

شعوانه پارسا زن عارف شاعر ایرانی قرن دوم هجری

دکتر مریم حسینی
عضو هیأت علمی دانشگاه الزهرا

چکیده

شعوانه ابلیه پارسا زن ایرانی از اهالی بصره است که تذکره نویسان، سخنان عالی و احوالی شگفت از وی روایت کرده‌اند. وقایع زندگی او و دیگر زنان عارف در لابه لای اوراق کتابهای صوفیه گم شده، و اطلاعات ناچیزی از آن در دست است.

این مقاله به مطالعه دوره زندگی، شرح احوال و آثار وی پرداخته است. شعوانه در قرن دوم هجری می‌زیسته است. او در میان دسته‌ای از زنان اهل بصره جای دارد که همگی طریق زهد و ریاضت را پیموده و در طریق فقر و تصوف سلوک کرده‌اند. از جمله ویژگیهای این گروه بانوان عارف، خوف و حزن دائم است. شعوانه نیز روزگار را به عبادت و حزن و گریه دائم می‌گذراند. وی صدای خوشی داشت و در مجلس وی، زنان و مردان حضور می‌یافتند و وی اشعاری را برای ایشان می‌خواند و مستمعان با وی می‌گریستند. زندگی فقیرانه وی نشاندهنده عدم وابستگی و تعلق مادی این زن به دنیا و مافیهاست. با فضیلت عیاض، صوفی مشهور خراسانی دیدار داشته و او را پند داده است. مناجاتهایی هم از وی باقی مانده است.

کلید واژه: شعوانه، عرفان و تصوف، زنان عارف.

مقدمه

تاریخ عرفان و تصوف اسلام با نام بزرگانی آراسته است که شرح احوال و ذکر سخنان و آثار ایشان دفترهای بسیاری را پر کرده است. عارفانی که گفته‌ها، سخنان و اشعارشان سر دفتر عشق عاشقان، و حالاتشان الگوی رفتار بود. آنها که تحمل ریاضتها و رنج‌هایشان در راه محبوب الهی نشان می‌داد که جز او برای او و در راه او نخواستند. آنها که دنیا را در جستجوی رضای او رها کردند و آخرت را جز به خواست او نخواستند. تذکره‌های اولیا و مقامات عارفان، نام و یاد بسیاری از این صاحب‌دلان را در خود محفوظ داشته است، ولی حالات و سخنان بسیاری از ایشان چون اسراری سر به مهر ناگشوده مانده و گاهی حتی نام عده‌ای از ایشان فراموش شده و تنها حکایت یا روایتی از آنان به جا مانده است.

در این میان نام زنان عارف و صوفی گمشده و گمنامتر است. زنانی که چون مردان، زندگی خود را وقف عشق الهی کردند و کلام سنجیده و موزونشان موجب شنیدایی بسیاری دیگر شده بود. زنانی که با ریاضت و عبادتهای سخت و طاقت فرسا همواره روزه دار و شب زنده دار بودند، آنها که آتش در بهشت و آب در دوزخ زدند؛ نه دنیا را می‌خواستند و نه آخرت را، بلکه تنها به معبود و معشوقی می‌اندیشیدند که دیدار و وصالش نهایت آرزو و اهتمام ایشان بود.

رابعه عدویه (۹۵-۱۸۵ هـ.) سر سلسله پارسازنانی است که زهد را با چاشنی عشق آمیخت و نماینده طریق محبت شد. آن که تجربه‌های عارفانه و رفتار عاشقانه‌اش در دفترهای تذکره نویسان ثبت شد. وی نماینده زنان عارف تاریخ تصوف اسلامی است.

کتابهای متعددی که در شرح احوال و آثار وی نگاشته شده نشان از اهمیت فراوان وی در تغییر جهت طریق زهد به سوی تصوف عاشقانه دارد (بدوی، ۱۳۶۷).

اما روشن است که این تنها رابعه نبود که چنین تجربه‌های عرفانی داشت. زنان بسیاری از هرات و مرو و نساپور، دامغان و اصفهان تا بصره و موصل و بغداد بودند که احوالی عالی داشتند، اما نام و یادشان در کنار نام مردان بزرگ کمرنگ شد، و بعدها به فراموشی سپرده شد (ابن جوزی؛ ۱۹۹۲: جامی، ۱۳۷۰).

تنها جسته و گریخته در گوشه یکی از کتابهای صوفیه، گاه شعری، نغمه‌ای، سخنی یا روایتی از ایشان می‌خوانیم. از قدمای زنان صوفی خراسان، که مورد تمجید بایزید بسطامی و ذوالنون مصری قرار گرفته اند، فاطمه نیشابوری همسر احمد بن خضرویه است. بایزید گفت: هر که خواهد که مردی را ببند پنهان در لباس زنان، گو در فاطمه نگر(جامی، ۱۳۷۷، ۶۲۰) و هم او گفت که در عمر خود یک مرد و یک زن دیدم و آن زن فاطمه نیشابوریه بود. از هیچ مقام وی را خبر نکردم که آن چیز وی را عیان نبود و یکی از مشایخ، ذوالنون را پرسید که « که را بزرگتر دیدی از این طایفه؟ گفت زنی بود در مکه که وی را فاطمه نیشابوری می‌گفتند در فهم معانی قرآن سخنانی می‌گفت که مرا عجب می‌آمد» (جامی، ۱۳۷۷، ۶۱۹).

فاطمه دختر ابوبکر کتانی زنی عارف است که در مجلس سمنون محب که از محبت سخن می‌گفت در اثر غلبه شوق جان داد(جامی، ۱۳۷۷، ۶۲۱). عنیده جده ابوالخیر تینانی اقطع از مرد و زن پانصد شاگرد داشت و عایشه نیشابوری همسر احمد بن سری در نیشابور زنان را موعظه می‌کرد(عین القضاة، ۱۳۷۸، ۴۲).

سلمی در کتاب «ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات» شرح احوال هشتاد و دو زن عابد عارف صوفی را می‌نگارد که در صدر ایشان، نام رابعه عدویه جای دارد و پس از آن نام بسیاری از زنان صوفی، که شاگرد و یا هم عصر او بوده‌اند، دیده می‌شود. رابعه از بصره بود و حلقه زنان عارف بصره یکی از بزرگترین اجتماعات زنان در آن عصر بوده است. ابن جوزی نیز نام و شرح حال بیست و هشت تن از زنان بصره را می‌آورد که در میان ایشان نام مریم بصریه و معاذه عدویه نیز دیده می‌شود. غیر از این بیست و هشت تن ابن جوزی از پانزده بانوی بصری دیگر هم یاد می‌کند که نامشان فراموش، و به نام همسر، پدر یا صاحب و مالک خود نامیده شده‌اند و یا اینکه بکلی نامشان گم گشته است و در ذیل عبادات مجهولات الاسماء از ایشان سخن می‌راند و جدای از اینان از زنانی دیگر در ابله (شهر کوچکی در نزدیکی بصره) یاد می‌کند چون شعوانه و خشه ابلیه و همچنین ریحانه که از عقلای مجانین این شهر بوده است(ابن جوزی، ۱۹۹۲، ۱۴ - ۳۶).

بحث و بررسی

نام شعوانه را در میان زنان بصره و ابله می‌بینیم. پس از رابعه عدویه، شعوانه مهمترین زنی است که نام او در کتابهای سیره و مقامات صوفیه دیده می‌شود (اسمیت، ۲۰۰۱، ص ۱۴۸). شعوانه اصلاً ایرانی بوده و فارسی می‌دانسته است. جامی در نفعات الانس به صراحت اعلام می‌کند که وی از عجم بود (جامی، ۱۳۷۷، ۶۱۶).

ابن جوزی در صفة الصفوه جمله ای از سخنان شعوانه را به عربی نقل می‌کند و می‌گوید که او این جمله را به فارسی گفته است: «و تقول هی بالفارسیه: انبت لكل داء دواء فی الجبال و دواء المحبین فی الجبال لم ینبت» داروی هر دردی در کوه‌ها روئیده اما داروی عاشقی هنوز نروئیده است (ابن جوزی، ۱۹۹۲، ۳۵).

از سال تولد یا مرگ او خبری در دست نیست. مطابق روایت ابن جوزی، فضیل بن عیاض با شعوانه دیدار داشته است. با توجه به اینکه سال وفات فضیل ۱۸۷ ه. ق است شعوانه نیز باید هم عصر رابعه عدویه و فضیل عیاض بوده باشد؛^۱ یعنی وی عارفه‌ای از قرن دوم هجری است. داراشکوه در سفینه الاولیاء تاریخ وفات شعوانه را سال ۱۷۵ هجری نوشته است (مولوی غلام سرور، ۱۲۸۰، ۴۱۰).

سلمی او را این گونه توصیف می‌کند: «زن عجیبی بود؛ صدای زیبا و دلنشینی داشت؛ مردم را وعظ می‌گفت و قرآن را برایشان قرائت می‌کرد. در مجلس وی زاهدان، عابدان، واصلان، ارباب قلوب و مجاهدات حاضر می‌شدند. او از پارسا زنانی است که خشیت الهی، او را همواره به گریستن وا می‌داشت (سلمی، ۱۹۹۹، ۱۰۷).

عین القضاة در شکوی الغریب (عین القضاة، ۱۳۷۸، ص ۴۲) و غزالی در احیاء علوم الدین (غزالی، ۱۳۷۷، ج ۴ ص ۷۲۹) از شعوانه یاد کرده‌اند. عین القضاة درباره شش تن از زنان عارف در کتاب خود می‌نویسد. آن شش تن عبارتند از: رابعه عدویه، شعوانه ابله، بحریه، عنیده، جدّه ابوالخیر تینانی اقطع و عایشه نیشابوری همسر احمد بن سری و فاطمه دختر ابوبکر کتانی.

عین القضاة می‌نویسد: «از جمله آن زنان شعوانه ابله است که عابدان را اندرز عارفانه می‌گفت. ترس از خداوند در وی به حدی رسید که او را از عبادت ناتوان ساخت. سپس خوابی دید و از وی رفع نگرانی شد و به همان مقامی که در عبادت داشت بازگشت (عین

القضات، ۱۳۷۸، ۴۲). جامی و ابن جوزی هر دو به این ماجرا اشاره کرده‌اند. شعوانه در خواب کسی را می‌بیند که می‌گفت:

اذری دموعک اما کنت شاجیه
ان النیاحه تشفی الحزینینا
جدی و قومی و صومی الدهر دائبه
فأنما الذوب من فعل المطیعینا
اگر غمگینی اشکهای خود را بریز که نوحه و زاری اندوهگینان را شفا می‌دهد. تلاش کن و بدون خستگی به عبادت بایست و روزگار را به روزه بگذران چرا که سوز و گداز از اعمال مطیعان است.

پس شعوانه به طاعت بازگشت و به این ابیات ترنم می‌کرد و می‌گریست و زنان باوی می‌گریستند (جامی، ۱۳۷۰، ۶۱۶؛ ابن جوزی، ۱۹۹۲، ۳۵-۳۴).

از خوف و یا عشق الهی گریستن و دیگران را به گریه واداشتن از سنتهای زنان عارف بصره است. در احوال بعضی از پارسا زنان این شهر آورده‌اند آنقدر گریستند که تنی چند از ایشان از شدت گریستن، نور چشمان خود را از دست دادند (ابن جوزی، ۱۹۹۲، ص ۱۴-۳۶)..
غفیره عابده از زنان بصره و هم عصر معاذه عدویه بوده است؛ چندان بگریست که نابینا شد. کسی گفت که چه سخت است نابینایی! وی گفت: محبوب بودن از خدای تعالی سخت‌تر است و کوری دل از فهم مراد خدای تعالی در امر های وی سخت تر و سخت‌تر. (جامی، ۱۳۷۰، ۶۱۵؛ سلمی، ۱۹۹۹، ۹۷؛ ابن جوزی، ۱۹۹۲، ج ۴ / ۲۰).

گریستن شعوانه

در احوال شعوانه آورده‌اند که وی از «المجتهدات الخائفات الباکیات المبکیات» بوده است (سلمی، همان، ۱۰۷؛ جامی، همان، ۶۱۵). شیمل می‌نویسد که شعوانه به خاطر اشکهای پایان ناپذیرش شهرت یافته بود (شیمل، ۱۳۸۱، ۴۷). وی را گفتند: «می‌ترسم که از بس گریه چشم تونابینا شود. گفت: در دنیا کور شدن از گریه بسیار مرا دوست تر است از کور شدن از عذاب النار» (جامی، همان، ۶۱۶؛ سلمی، همان، ۱۰۷؛ کحاله، ۱۹۱۴ ج ۲ / ۲۹۹؛ ذهنی، ۱۲۹۴، ۳۳۴).

شعوانه از آن دسته از عارفان است که جانش سوخته عشق الهی بود. شعوانه می‌گفت: چگونه چشمی که از محبوبش دور مانده است و آرزوی دیدارش را دارد گریان نباشد؟ (سلمی،



همان). این جملات سلمی حکایت از دل سوخته و عاشق شعوانه دارد که در دوری از محبوب الهی، چشمان وی را به گریستن وا می‌دارد. اما عین القضاة و ابن جوزی سبب گریستن‌های شعوانه را خوف وی می‌دانند. در صفت گریستن وی آورده‌اند که آنگاه که شروع به گریه می‌کرد هیچ گاه توقفی برای او نبود. ابن جوزی بیشترین اطلاعات را درباره گریستن وی گزارش می‌کند. وی از قول مالک بن ضیغم می‌نویسد. «مردی از اهالی ابله فراوان نزد پدرم می‌آمد و از شعوانه و گریه‌های بسیار وی سخن می‌گفت. روزی پدرم به او گفت: گریستنش را برایم توصیف کن. پس گفت: ای ابامالک به خدا قسم او شب و روز می‌گرید و اشکهایش را توقفی نیست. پدرم گفت: این پاسخ آنچه پرسیدم نبود. او چگونه به گریه می‌افتد؟ گفت: بله ابامالک! هر گاه او چیزی از ذکر می‌شنود اشکها چون باران از چشمانش جاری می‌شود. پدرم پرسید: اشکهای وی که از گوشه چشم بر بینی وی می‌ریزند بیشتر است یا اشکهایی که از گوشه آخر چشم بر گونه‌های وی می‌بارد؟ گفت: ای ابامالک! اشکهای وی بیش از آن است که این از آن شناخته شود. از آن لحظه که وی «ذکر» را شروع می‌کند همه اشکهایش یکباره از چهار گوشه چشمش جاری می‌شوند. پس پدرم گفت: به نظرم می‌رسد خوف، قلبش را به تمامی سوزانده است. سپس گفت: گفته شده که زیادی و اندکی اشکها به میزان سوختگی دل وابسته است. آن که تمامی قلب او سوخته می‌تواند هرگاه که خواست بگرید، بنابراین ذکری کوتاه او را به گریستن وا می‌دارد.

مالک گفت: روزی پدرم به من گفت که با منبوذ به سوی این پارسا زن (یعنی شعوانه) برو و احوال او را بنگر. پس من و ابو همام به ابله رفتیم. صبحگاهان بر او وارد شدیم. منبوذ بعد از تحیت و سلام گفت که این پسر برادرت ضیغم است. پس شعوانه مرا گرم پذیرا شد و گفت: ای پسر آن که او را ندیده‌ام ولی دوستش دارم، خوش آمدی! به خدا قسم من مشتاق دیدار پدرت هستم و آنچه مرا از آمدن نزد او باز می‌دارد جز این نیست که خوف آن دارم که او را از خدمت و عبادت آقایش باز دارم و خدمت او بر او واجبتر و سزاوارتر است تا گفتگوی با شعوانه. او سپس گفت: و شعوانه کیست و چیست؟ کنیزک سیاه گناهار. و مالک گفت: او سپس به گریه افتاد و به گریه ادامه داد تا ما از خانه بیرون آمدیم و او را ترک گفتیم» (ابن جوزی، ۱۹۹۲، ۳۳).

ابن جوزی در دنباله این حکایت از یکی دیگر از صوفیان به نام یحیی بن بسطام حکایتی را روایت می‌کند. او بارها در مجلس شعوانه حاضر بوده است. بیشتر کتابهای مقامات و رجال تصوف، گفتگوی بین شعوانه و یحیی بن بسطام و همراهش را ضبط کرده‌اند:

« یحیی بن بسطام گفت: بارها در مجلس شعوانه حاضر بودم و ناظر بودم که او با خود چه می‌کند. پس روزی به مصاحب خود عمران بن مسلم گفتم: چه می‌شود که ما او را زمانی که تنه‌است دیدار کنیم؟ یحیی گفت پس من و او به سوی ابله رفتیم. به محض ورود از شعوانه اجازه حضور خواستیم. منزلی فقیرانه داشت که آثار تنگدستی از آن معلوم بود. همراه من به شعوانه گفتم: اگر بر خود رحم کنی و کمی از گریهات بکاهی برای توبه‌تر است. او گریست و گفت: می‌خواهم آن قدر بگریم که از گریه خالی شوم و پس از آن می‌خواهم خون بگریم تا قطره‌ای خون در بدنم نماند. پس من تا چه اندازه از گریه حقیقی دور هستم. یحیی گفت: او به این سخنان ادامه داد تا آنجا که حدقه‌های چشمش بگردید و بیهوش بیفتاد. پس ما بلند شدیم و از خانه خارج شدیم و او را بدان حال واگذاشتیم (ابن جوزی، همان). (جمله شعوانه را شعرانی در الطبقات الکبری ج ۱ / ۶۷ و مناوی در الکواکب الدریه ج ۸ / ۱ - ۳۲۷ و سیده زینب بنت علی در الدرالمثور فی طبقات ربات الخدور ج ۲ / ص ۷ نیز ذکر کرده‌اند).

روح بن سلمه دیگر راوی است که ابن جوزی در صفه الصفوه از وی سخنی را درباره گریه‌های بسیار شعوانه نقل می‌کند: «روح بن سلمه گفت که مضر نقل کرده است که: هیچ کس را در بسیار گریستن چون شعوانه نیافتم و صدایی سوزنده‌تر از صدای او برای قلوب ترسندگان هرگز نشنیده‌ام. آنگاه که او با ناله و زاری ندا می‌کرد: ای مردگان و ای فرزندان مردگان و ای برادر مردگان! (ابن جوزی، همان، ۳۴؛ مناوی، ۱۹۹۹، ج ۸ / ۱ - ۳۲۷).

همچنین ابن جوزی سخن شخص نابینایی را که در مجلس شعوانه بارها حضور داشته است اضافه می‌کند. ابی عمر الضریر هم از گریه‌های فراوان شعوانه می‌گوید و اینکه او مدام توصیه می‌کرد هر کس از شما که می‌تواند بگرید پس باید بگرید. «محمد گفت: به ابی عمرالضریر گفتم: آیا شعوانه را دیده‌ای؟ گفت: بارها در مجلسش حاضر بوده‌ام ولی به جهت زیادی گریه‌هایش نتوانستم چیزی از گفته‌هایش



را دریابم. پس پرسیدم: آیا چیزی از گفته هایش را به یادداری؟ گفت: جز یک چیز از سخنانش را به خاطر نسپر دم تا در این ساعت بازگو کنم. پرسیدم آن چیست؟ پاسخ داد: شنیدم که می‌گفت: هر کس از شما می‌تواند بگرید پس باید بگرید و یا حداقل برآن که می‌گرید رحم کند چرا که آن که می‌گرید به جهت معرفت او به آنچه بر نفسش می‌گذرد می‌گرید (ابن جوزی، همان؛ مناوی، ۱۹۹۹ ج ۱ / ۸ - ۳۲۷؛ کحاله، ۱۹۱۴، ج ۲ / ۲۹۹؛ شعرانی، ۱۹۸۸، ج ۱ / ۶۷).

اشعار شعوانه

ابن جوزی و دیگران، سرودن ابیاتی را به شعوانه نسبت داده و تصریح کرده‌اند که وی با این ابیات ناله و زاری می‌کرد و می‌گریست:

یؤمل دنیا لتبقی له فوافی المنیه قبل الامل
حیثاً یروی اصول الفسیل فعاش الفسیل و مات الرجل

امید دارد که دنیا برای او بماند، اما مرگ پیش از آرزو او را در می‌یابد. بسرعت ریشه های نهال خرما را آبیاری می‌کند اما نهال می‌ماند و مرد می‌میرد. و بیتی دیگر که گفته‌اند شعوانه مرتب آن را در خانه می‌خواند و می‌گریست و زاهدان نیز با وی می‌گریستند (ابن جوزی، همان؛ مناوی، همان).

لقد امن المغرور دار مقامه و یوشک یوماً ان یخاف کما امن
شخص فریفته دنیا، محل اقامتش در دنیا را جایگاه امنی تصور کرده است در حالی که روزی که باید از آن بترسد همچون روزگار امنیتش نزدیک است. این ابیات و شعرهای قبلی، نشان‌دهنده علاقه این زن به شعر و موسیقی بوده است. او شعرها را با صدای زیبا و دلنشین خود می‌خواند و حاضران مجلس نیز چون خود او از شنیدن این ابیات که همگی از غم و اندوه فراوان گوینده آن حکایت داشت، منفعل می‌شدند و به زاری می‌پرداختند.

زنان و مردان در مجلس شعوانه

از روایت راویانی که با شعوانه دیدار داشته‌اند معلوم می‌شود که وی در ابله مجلس داشته است و در مجلس وعظ وی، زنان و مردان حاضر می‌شده‌اند. یحیی بن بسطام می‌گوید که بارها در مجلس شعوانه حضور یافته است و روح بن سلمه هم از قول مضر نقل کرده که در مجلس او حضور داشته، ناله حزین وی را شنیده و گریستن وی را دیده است. ابی عمر ضریر هم گفته که بارها در مجلسش حاضر بوده است. از آنجا که سلمی و روح بن سلمه از صدای خوش وی سخن به میان آورده‌اند و اشعاری که در میان سخنانش می‌خواند و دیگر گزارشهای راویان، معلوم می‌شود که شعوانه در مجالس وعظ خود با صدای خوش اشعاری می‌خوانده و همراه آن می‌گریسته و زنان و مردان حاضر در مجلس را به گریستن وا می‌داشته است (سلمی، ۱۹۹۹، ص ۱۰۷؛ ابن جوزی، ۱۹۹۲، ص ۳۴).

خانه فقیرانه شعوانه

با توجه به اینکه بنای سلوک راهیان طریقت بر فقر است، عموماً در زندگی دنیایی هم طریق فقر و درویشی را برگزیده و با روی گرداندن از متاع دنیا بندهای تعلقات خود را با آن سست کرده‌اند.

۴۷



فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۵، پاییز ۱۳۸۳

ابن جوزی از قول یحیی بن بسطام که به دیدار شعوانه فراوان می‌رفته نقل کرده است که منزلی فقیرانه داشت و آثار تنگدستی از آن ظاهر بود « فاذا منزل رث الهیئه اثر الجذب علیه بین» (ابن جوزی، ۱۹۹۲، ص ۳۳۷).

شعوانه و فضیل عیاض

از جمله صوفیان بزرگ خراسان که به دیدار شعوانه نائل شده ابوعلی فضیل بن عیاض^۲ (متوفی ۱۸۷ ه) است. ماجرای دیدار فضیل و شعوانه و گفتگوی ایشان را اغلب کتابهای تذکره و تراجم احوال نقل کرده‌اند. فضیل گفت: «بر شعوانه وارد شدم و نزد او شکایت کردم و از او خواستم که در حق من دعایی کند. شعوانه گفت: آیا چیزی بین تو و خدای تو هست که اگر به آن دعوت کنم استجابت کند؟ پس فضیل شهنشاه بزد و بیهوش بیفتاد (ابن جوزی،



۱۹۹۲، ۳۴؛ جامی، همان، ۶۱۶؛ کحاله، ۱۹۱۴، ج ۲/ ۲۹۹؛ شعرانی، ۱۹۸۸، ج ۱/ ۶۷؛ مناوی، ۱۹۹۹، ج ۱/ ۸ - ۳۲۷؛ مولوی غلام سرور، ۱۲۸۰، ۴۱۰).

شعوانه و کردیه

از زنان عارفی که خدمت شعوانه کرده و مصاحب وی بوده است کردیه^۳ بنت عمرو است و مولدش را بصره یا اهواز نوشته‌اند. (از اطلاعاتی که سلمی درباره زنان پارسا می‌دهد برمی‌آید که عده ای از ایشان، خدمت زنان و مردان عارف و صوفی را می‌کرده و در ضمن خدمت، سمت مصاحبت ایشان را هم داشته و درس طریقت می‌آموخته‌اند.) از این کردیه حکایتها و روایت‌هایی باقی مانده است که طی آن از سخنان شعوانه و رفتار وی اطلاعاتی به دست می‌آید. وی گفته که: «شبی پیش شعوانه بودم. در خواب شدم. شعوانه پای خود بر من زد و گفت: برخیز ای کردیه! که اینجا جای خواب نیست، جای خواب گور است. وی را گفتند که از برکات صحبت شعوانه چه رسید تو را؟ گفت: از آن وقت باز که به خدمت وی رسیدم دنیا را دوست نداشتم و غم روزی نخوردم و هیچ کس از اهل دنیا در چشم من بزرگ نمود از جهت طمع و هیچ یک از مسلمانان را خرد نشمردم (جامی، همان؛ سلمی، همان، ۱۱۷؛ ابن جوزی، همان، ج ۲/ ۲۵).

شعوانه و حج

از روایت ابن جوزی که از قول ابراهیم بن مالک نقل می‌کند معلوم می‌شود که شعوانه همسری داشته و با وی به سفر مکه رفته است. «شعوانه و همسرش به مکه رفتند. پس به طواف پرداختند. همسر شعوانه خسته شد و در حالی که می‌نشست گفت: خدایا! من تشنه عشق توام، ولی سیراب نمی‌شوم، و شعوانه در پاسخ او به زبان فارسی گفت: برای هر دردی دارویی در کوه‌هاست، ولی داروی عاشقی هیچ گاه نرویده است (ابن جوزی، همان).

شعوانه و مجلس طرب

تقریباً تمامی منابع دست اول از زهد و پرهیز و خوف و عشق و امید شعوانه گزارش کرده‌اند ولی در هیچ کدام اطلاعی مبنی بر اینکه شعوانه پیش از روی آوردن به عالم معنا مطربی

می کرده و با کنیزکان خود در مجالس بزم حاضر می شده نیامده است و تنها در نسخه‌ای از کتاب رونق المجالس حکایتی در باب توبه آمده مبنی بر اینکه وی و کنیزان وی در مجالس شادی و ماتم حضور می یافته‌اند و در مجلس صالح مری توبه می کنند و پس از آن به عبادت خدا می پردازند. نویسنده کتاب آورده است که:

«زنی بودست در شهر بصره، نام وی شعوانه که چنان نوحه گر دیگر نبود و کنیزکان داشت مطربه در مجلس شراب بنشستندی و هیچ کس زهره نداشتی که در هیچ ماتی یا در شادی بی وی و کنیزکان وی بنشستندی. روزی در محله فرود همی آمد، آواز گریستن شنید. با کنیزکان گفت: بروید و بنگرید تا کیست که زهره دارد که بی ما نوحه کند و بی ما نوحه گر خواند؟ کنیزکی در شد و بیرون نیامد. یکی دیگر را فرستاد، بیرون نیامد. گفت: دو کنیزک را درین سرای فرستادم. کس بیرون نیامد. گفت: این عجب کارست! خویشان از پس ایشان در شد و نگاه کرد، صالح مری بود، مجلس همی داشت و مردمان همی گریستند. آن کنیزکان گفتند با کدبانو: ما بمجلس فسق نشستیم، یک زمان ما را دستوری ده تا درین مجلس بنشینیم. صالح این آیت را تفسیر همی کرد: «سمعوا لها تغیظاً و زفیراً». صفت دوزخ همی کرد عذاب او. شعوانه آواز داد، گفت: یا استاد! اگر باز آیم فاپذیرد؟ گفت: نهمار پذیرد که کریم است. گفت: بنده بس خاطی است. صالح گفت: خداوند بس رحیم است، فاپذیرد و اگر چه شعوانه بود. شعوانه آواز داد، گفت: منم شعوانه گوا باش که توبه کردم که نیز نیازارمش. پس آن کنیزکان همه آزاد کرد و مال خویش به صدقه داد و از خداوند تعالی چهل سال عمر یافت بعد از توبه و عبادت همی کرد و هر شبی در میان سرای آمدی و مقتع از سر باز کردی و بر میان بستی و تا روز همی گفتی: «الهی انظر الی منک رحیمه» تا از جمله ابدالان گشت و در عالم مثل کردند که شعوانه کذا فعلت (رونق المجالس، ۱۳۵۴، ۴۵ - ۴۶).

معلوم نیست که مأخذ مؤلف کتاب در نقل این حکایت که و چه بوده است. آنچه جالب به نظر می رسد اینکه شبیه همین حکایت را درباره رابعه عدویه هم آورده‌اند که وی نیز پس از آزادی از بندگی روی به مطربی و رامشگری آورده و پس از آن توبه کرده و راه معرفت و تصوف را اختیار کرده است (عبدالرحمن بدوی، ۱۳۶۷، ۱۸). مأخذ نوشته عبدالرحمن بدوی هم در این کتاب تنها جمله کوتاهی از عطار است که هیچ مأخذ و سندی برای آن ذکر نشده است. عطار می نویسد که پس از اینکه خواجه رابعه وی را آزاد نمود به او گفت: «تو را آزاد



کردم اگر اینجا باشی ما همه خدمت تو کنیم و اگر نمی‌خواهی هر کجا که خاطر توست می‌رو! رابعه دستوری خواست و برفت و به عبادت مشغول شد. گویند که در شبانه روزی هزار رکعت نماز کردی و گاه‌گاه به مجلس حسن بصری رفتی و گروهی گویند که در مطربی افتاد و باز توبه کرد و در خرابه‌ای ساکن شد» (عطار، ۱۳۶۳، ۷۴).

این جمله آخر سندی می‌شود برای عبدالرحمن بدوی که رابعه را رامشگر معرفی می‌کند و از جمله ادله وی هم این است که رابعه اصلاً ایرانی بوده و رامشگری شغلی بوده که فقط در بین ایرانی‌ها مرسوم بوده است (عبدالرحمن بدوی، همان، ۱۰). آیا همین دلیل را هم می‌توان برای رامشگری شعوانه اقامه کرد؛ چرا که وی هم ایرانی بوده و صدای خوشی داشته است؟ بدوی علاقه مند است احوال رابعه را با قدیسه ترزاداوایلا مقایسه کند و به همین جهت معتقد است که رابعه حتماً دوره‌ای از زندگی را تجربه کرده که از شهوات زندگی سرشار بوده است (بدوی، همان ۲۰ و ۱۹). به نظر می‌رسد که راویان چنین اخباری بی‌علاقه نبوده‌اند که احوال زنان صوفی این قرون را با احوال بعضی از زنان راهب که در کلیساها سکونت داشتند و بعضی از ایشان چون تائیس، مری مصری یا پلاژیا که پیش از روی آوردن به رهبانیت مطربه و فاحشه اشرافی بوده‌اند، مقایسه کنند (اسمیت، ۱۹۷۶، ۳۹).

دیدار با شعوانه پس از مرگ

غزالی در ربع منجیات در فصل مراقبه و محاسبه نام چند زن عارف را چون: رابعه عدویه، حبیبه عدویه، عجره، سربیه، غفیره، معاذه عدویه، بریره و شعوانه می‌آورد و مختصری از سخنان و روایتهای و حکایتهای هر یک نقل می‌کند. در این میان شعوانه بیشترین سهم را دارد. غزالی هم مناجاتهای وی را نقل می‌کند و هم حکایتی می‌آورد و طی آن از زنی متعبد نقل می‌شود که شعوانه را در عالم دیگر دیدار کرده و با وی سخن گفته است. «محمد بن معاذ روایت کرد از زنی متعبد که در خواب دیدم چنانستی که مرا در بهشت بردند، پس اهل بهشت را بر درها ایستاده دیدم. گفتم: چرا بر درها ایستاده‌اید؟ گوینده ای گفت: بیرون آمده‌اند تا نظاره این زن کنند که بهشت برای آمدن او آراسته شده است. گفتم: این زن کیست؟ گفتند: کنیزکی است سیاه از اهل ابله، او را شعوانه خوانند. گفتم: به خدا که این خواهر من است به خدای. پس هم بر آن حال بودم که او را ناچه ای گزیده بیاوردند. در هوا او را می‌پرانیدند و چون او را بدیدم

گفتم: نمی بینی جای من از جای خود؟ اگر از مولای خود درخواهی تا مرا به تو رساند؟ پس در روی من تبسم کرد و گفت: قدوم تو را وقت نیامده است ولیکن از من دو چیز به یاد دار: اندوه را در دل خود لازم گیر، دوستی خدای را بر هوای خود تقدیم کن، چون بر این جمله باشی هرگاه که بمیری تو را زیان ندارد (غزالی، ۱۳۷۷، ج ۴ / ۷۲۹).

مناجاتهای شعوانه

تنها مأخذی که مناجاتهای شعوانه را نقل کرده کتاب احیاء علوم غزالی است و البته غزالی هم تصریح نکرده که این اطلاعات را از کجا آورده است. در ذیل مجموعه مناجاتهای وی از این کتاب نقل می‌شود:

«شعوانه در دعای خود گفتی: الهی چه مشتاقم به لقای تو و چه بزرگ است امید من به جزای تو! و تو کریمی که امید امیدواران نزدیک تو خایب نشود و شوق مشتاقان نزدیک تو باطل نگردد.

الهی اگر اجل من نزدیک آمده است و عمل من، مرا به تو نزدیک نگردانیده است، اعتراف گناه را وسایل علل خود ساخته ام، پس اگر عفو کنی از تو بدان که سزاوارتر؟ و اگر عذاب فرمایی، از تو آنجا که عادل تر؟

الهی بر نفس خود ستم کردم در نظر کردن برای آن و او را حسن نظر تو باقی مانده است، پس وای بر او اگر او را نیکبخت نگردانی!

الهی بر من همیشه نیکو کار بودی در ایام حیات من، پس نیکویی خود از من مبر پس از وفات من و بدرستی که امید داشتم از کسی که به کار من در ایام حیات من به احسان خود قیام نمود به نزدیک ممات من آن را به غفران خود جفت گرداند.

الهی از حسن نظر تو پس از وفات چگونه نومید شوم که در حیات مرا جز نیکویی ندادی؟

الهی اگر گناهان من، مرا بترسانید، دوست داشتن من تو را زینهار داد، پس به چیزی قیام کن از کار من که تو اهل آنی و به فضل خود باز گرد بر کسی که جهل او را بفریفت.



الهی اگر خواری من خواستی مرا راه ننمودی و اگر فزیح من خواستی مرا نپوشیدی، پس مرا برخوردار کن بدانچه راه آن نمودی و بر من دایم دار آنچه بدان مرا بپوشیدی. الهی نپندارم که مرا رد فرمایی در حاجتی که عمر خود در آن نیست گردانیدم. الهی اگر گناه نکرده‌ام از عقوبت تو نترسیدم و اگر کرم تو نشناخته بودم تو ثواب تو امید نداشتی (غزالی، همان، ۲- ۷۳۱).

پی نوشتها:

۱. با توجه به اینکه فضیل عیاض از مردم خراسان بوده و در عراق (کوفه) سکونت داشته است آشنایی فضیل عیاض و شعوانه که ایرانی بود، دور از ذهن به نظر نمی‌رسد.
۲. ابوعلی فضیل بن عیاض بن بشر از بنو یربوع از قبیله بنو تمیم و خانه اش در حومه کوفه در عراق بود. او در خراسان در نزدیکی مرو یا حومه سمرقند متولد شد. گفته‌اند از عیاران بوده است. بعد از گرویدنش به تصوف به کوفه آمد و عمر او در مکه بسر آمد. او شاگرد سفیان ثوری بود.
۳. ابن جوزی نام وی را کرد و به ضبط کرده است (ج ۴/۲۵).

منابع فارسی و عربی

- ۱- ابن جوزی، محمد، ۱۴۱۳ / ۱۹۹۲ صفه الصفوه ج ۲ دارالفکر بیروت لبنان الطبعة الاولى
- ۲- بدوی، عبدالرحمن، ۱۳۶۷ شهید عشق الهی. ترجمه محمد تحریرچی انتشارات مولی تهران چاپ اول
- ۳- جامی، عبدالرحمن، ۱۳۷۰ نفحات الانس مقدمه و تصحیح و تحلیل محمود عابدی انتشارات اطلاعات چاپ اول
- ۴- ذهنی، محمد، ۱۲۹۴ مشاهیر النساء چاپ اول ترکیه
- ۵- زینب بنت علی، ۱۲۷۶ / ۱۳۳۲ الدرالمثور فی طبقات ربات الخدور ج ۲ حواشی محمد امین صفاری فوارالعالمیه البنابه

- ۶- سلمی، عبدالرحمن، ۱۹۹۹ ذکر النسوة المتعبدات الصوفيات، تصحيح و تحقيق خانم کرنل. انتشارات فنس ویتا آمریکا چاپ اول
- ۷- شعرانی، ۱۹۸۸ طبقات الكبرى المسماه بلواقح الانوار فی طبقات الاخيار الطبعه الاولى دارالجميل بيروت
- ۸- شيميل، آن ماری، ۱۳۸۱ زن در عرفان و تصوف اسلامي، نشر تير. ترجمه فريده مهدي دامغانی چاپ دوم
- ۹- عطار، ۱۳۶۳ تذکره الاولیاء تصحيح استعلامی. انتشارات زوار. چاپ چهارم
- ۱۰- عين القضاء، ۱۳۷۸ شکوی الغریب ترجمه قاسم انصاری چاپ اول انتشارات منوچهری
- ۱۱- غزالی، محمد، ۱۳۷۷ احیاء علوم الدین ج ۴ ربع منجیات به کوشش حسین خدیو جم. انتشارات علمی و فرهنگی چاپ دوم
- ۱۲- کحاله، عمر رضا، ۱۹۱۴، اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام ج ۲، بیروت الطبعه الخامسة مؤسسه الرساله
- ۱۳- منتخب رونق المجالس و بستان العارفين، ۱۳۵۴، انتشارات دانشگاه تهران چاپ اول (مؤلف ناشناخته)
- ۱۴- مناوی، محمد عبدالرووف، ۱۹۹۹ الکواکب الدریه فی تراجم الساده الصوفیه الطبعه الاولى بیروت دارصادر تحقيق محمد اديب الجادر
- ۱۵- مولوی، غلام سرور، ۱۲۸۰ خزینة الاصفیاء، چاپ سنگی نولکشور ج ۲
- ۱۶- نوربخش، جواد، ۱۳۷۹ زنان صوفی. انتشارات یلدا قلم چاپ اول

منابع به زبان انگلیسی

- 17-Cornell, RKIA ELARON, 1999, Early Sufi women, fons vitae publication America first published.
- 18-Smith Margaret, 2001, Rabia the Mystic, zia-ul-Quran publication, lahore.



19- Smith Margaret, 1976, The way of the Mystics Sheldon press,
London, second print.

